

زمینه‌ی عینی گذار به سوسیالیسم  
گنادی زیوگائف:

## به سوی جهانی شدن اما نه جهان سرمایه داری

برگردان: خسرو باقری- فرهنگ و توسعه

در آستانه‌ی گذار به هزاره‌ی سوم، جامعه‌ی بشری، از نظر کیفی وارد مرحله‌ی نوینی از تکامل خود شده است. این تحول، سیمای جهان امروز و نظام روابط بین‌الملل را از بنیاد دگرگون خواهد کرد. سیاستمداران، اقتصاددانان، فیلسوفان و جامعه‌شناسان به‌رغم اختلاف‌های علمی و سیاسی بر این باورند که بشریت در مسیر دورانی به هم‌پیوسته قرار گرفته است که به پیدایش نظام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی یکپارچه و نوین جهانی منتهی خواهد شد. از این روست که اصطلاح «جهانی شدن» به صورت گسترده‌ای وارد ادبیات سیاسی جهان شده است.

طرفداران «جهانی شدن»، از پیدایش «جامعه‌ی مصرفی»، «پسا صنعتی»، «اطلاعاتی» و... سخن می‌گویند و معتقدند که با استقرار این پدیده که آن را «نظم نوین جهانی» می‌خوانند: ۱- سطح زندگی و شرایط زیست مردم بهبود کیفی خواهد یافت. ۲- امکان اشتغال بیش‌تر فراهم خواهد شد. ۳- دستیابی آزاد و گسترده به شبکه‌های اطلاعاتی میسر خواهد شد. ۴- فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به تفاهم بیش‌تری خواهند رسید. ۵- مرزهای ملی، دولتی و فرهنگی که مانع برقراری ارتباط سالم بین انسان‌ها و سد راه تبادل افکار، کالا و سرمایه‌ی آن‌هاست، از بین خواهد رفت. ۶- همزیستی میان طبقات متضاد اجتماعی فراهم خواهد شد و ۷- صلح و امنیت بین‌المللی امکان‌پذیر خواهد شد.

اما مخالفان «جهانی شدن»، بر این باورند که «جهانی شدن» روند طبیعی تاریخ بشر نیست، بلکه توطئه‌ای جهانی است که نتیجه‌ی استقرار آن برقراری جهانی جنگل محور است که دیگر جایی برای انسان، هویت ملی- فرهنگی و فردی او و نیز آرمان‌های اندیشگی و اخلاقیش باقی نخواهد ماند.

در عمل هر روز بر مخالفان «جهانی شدن» افزوده می‌شود. تقریباً تمام نشست‌های مراکز اقتصادی سرمایه‌داری جهانی از جمله «صندوق بین‌المللی پول»، «بانک جهانی» و «سازمان تجارت جهانی» با اعتراضات توده‌ای مواجه شده‌اند. مخالفان روند «جهانی شدن» معتقدند که حاکمیت بورس‌بازان بین‌المللی بر بی‌ثباتی اقتصاد جهان می‌افزاید و نابرابری میان طبقات و افشار اجتماعی را تشدید می‌کند. در نتیجه‌ی این وضع، دره‌ی ژرفی میان کشورهای سرمایه‌داری بزرگ و کشورهای تحت استثمار به‌وجود می‌آید که کشورهای اخیر را به‌زباله‌دان کشورهای گروه اول تبدیل می‌کند. به‌باور اینان، «جهانی شدن» ۱- به مداخله‌ی بی‌رحمانه در مسایل داخلی کشورها- به‌طور عمده به شکل نظامی- منجر خواهد شد. که نمونه‌های آن را می‌توان در تجاوز به کشورهای چو یوگسلاوی، عراق، افغانستان و هزاران خون ریخته شده در این کشورها مشاهده کرد. ۲- با تشویق مصرف بی‌رویه، محیط زیست بشر را نابود خواهد کرد که پیامد آن زندگی کل انسان‌ها را به مخاطره خواهد انداخت. ۳- با تقویت جنون‌آمیز رسانه‌های جمعی، محیط زیست فکری بشر را در معرض تهاجم فرهنگ مبتذل تحمیق، خشونت و اخلاق‌سنیزی قرار خواهد داد. یکی از پیگیرترین مخالفان این نوع «جهانی شدن» فیدل کاسترو است. رهبر انقلاب کوبا تأکید می‌کند که در پشت چنین روندی منافع گروهی کوچک از شرکت‌های فراملیتی و کشورهای امپریالیستی قرار دارد. کاسترو به‌طور خستگی‌ناپذیر از ماهیت تجاوزکارانه‌ی این شرکت‌ها و کشورها پرده برمی‌دارد.

روشن است که انسان روز به روز در دانش و فن‌آوری، توان‌تر می‌شود اما این نیز روشن است و واقعیت جهان بر آن مهر تأیید می‌زند که تکامل نیروهای مولده به‌خودی خود به پیشرفت اجتماعی، عدالت و آزادی منجر نخواهد شد. در این‌جا ابتدا باید نکته‌ای را روشن کنیم. روند «جهانی شدن» در واقع از دیرباز و با شروع تاریخ بشر آغاز شده است. آیا پراکنده شدن قبیله‌های انسانی در سراسر جهان، اولین گام در روند جهانی شدن نبود؟ آیا تمام دستاوردهای بشری، از جمله کشف آتش، اهلی کردن حیوانات، آغاز کشاورزی و آبیاری و دستیابی به فلزات و چرخ و بادبان نمایانگر تسلط بشر بر نیروهای طبیعت و بیانگر بسط مرزهای فعالیت او نیست؟ آیا اهمیت کشف نقاط مختلف جهان و ارتباط با آن‌ها کمتر از کشف سیاره‌ها و ارتباط با آن‌هاست؟ پس بهتر آن است که از مرحله‌ای نوین در روند همیشگی جهانی شدن سخن بگوییم. آمیزش اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بشر از دیرباز آغاز شده و هرگز نیز هموار و بدون کشاکش نبوده است. جهانی شدن در قرن بیستم نیز از همین قانون پیروی می‌کند؛ یعنی روندی کاملاً نامتجانس و همراه با تشدید تضادهای اجتماعی و مبارزات گوناگون برای حل آن است. پدیده‌ی «جهانی شدن» عصر حاضر را باید در برخی ویژگی‌های دوران معاصر دید که عبارت است از: ۱- از دیدگاه فن‌آوری، فعالیت‌های اقتصادی انسان به شدت اوج گرفته است. بهره‌برداری از اقیانوس‌ها و راه‌یابی به فضای کیهان، ابعاد حیرت‌انگیزی به خود گرفته است. آفریده‌های انسان از جمله تولید شگفت‌انگیز انرژی، گسترش اعجاب‌آور ترابری و پیشرفت‌های چشم‌گیر در زمینه‌ی شبکه‌های ارتباطی، مسکن و غیره با امکانات «طبیعت» هم‌ترازی می‌کند. ۲- از دیدگاه اقتصادی، تقسیم کار جهانی وارد مرحله‌ی نوینی شده است. روابط تولیدی متقابل و زنجیره‌های فن‌آوری، گام به گام مرزهای ملی را پشت سر می‌گذارد و کل جهان را دربرمی‌گیرد. همراه با این روند، تمرکز و فراملی شدن مالکیت بر وسایل تولید جریان دارد. در نتیجه، اقتصادی فراگیر که همچون پیکری یگانه عمل می‌کند، شکل می‌گیرد که در درون آن همه چیز به یکدیگر ارتباط دارد. ۳- از دیدگاه سیاسی، این هم‌گرایی اقتصادی، روابط دولت‌ها را نزدیک می‌کند، زیرا امکان گردش آزاد کالا، سرمایه و نیروی کار باید فراهم شود. جهان از مرحله‌ای که در آن، روابط بین‌المللی را قراردادهای دو یا چند جانبه تنظیم می‌کرد، به مرحله‌ی همایش‌های بین‌المللی با سطح بالاتری از هم‌گرایی سیاسی گام می‌گذارد. نمونه‌ی این وضعیت را می‌توان در ادغام کشورهای اروپای غربی در «جامعه‌ی مشترک اروپا» با نهادهای ویژه و فرا ملی آن مشاهده کرد. ۴- همکاری و ارتباط فرهنگ‌های مختلف بیش از پیش افزایش می‌یابد و فضای فرهنگی یکسان و فراگیر در مقیاس جهانی پدید می‌آید. در نتیجه‌ی این شرایط: ۱- روز به روز دشواری‌های بزرگ و بغرنجی پیش می‌آید که حل آن‌ها در توان یک یا چند کشور و متحدان منطقه‌ای آن‌ها نیست؛ بلکه تلاش و کوشش مشترک جامعه‌ی انسانی را می‌طلبد. این دشواری‌ها عبارت است از: حفظ محیط زیست، تغذیه‌ی جمعیت روبه‌رشد کره‌ی زمین، جستجوی منابع جدید انرژی، حفظ صلح، تأمین بقای بشریت در عصر اتم و... ۲- روند ادغام و هم‌گرایی در سطح جهان، شتاب شگفت‌انگیزی به خود گرفته است. بزرگ‌ترین شتاب‌دهنده‌ی این روند، انقلاب اطلاعاتی است.

بسیاری از رویدادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که در نقطه‌ای از جهان روی می‌دهد به سرعت اثر خود را در دیگر نقاط جهان باقی می‌گذارد. روند تصمیم‌گیری و اجرای آن به شکل بی‌سابقه‌ای شتاب گرفته و از نظر فنی، امکان پیدایش دستگاه اداری جهان فراهم شده است. دستگاه‌های پیچیده از جمله کامپیوتر دیگر تنها به گروه کوچکی از نخبگان جامعه اختصاص ندارد؛ بلکه به ابزار روزمره‌ی توده‌های میلیونی تبدیل شده است. از نظر فرهنگی، این شرایط را تنها می‌توان با دوران اختراع دستگاه چاپ مقایسه کرد. به این ترتیب از نظر فنی این امکان پدید آمده است که در سطح جهان یک نظام ارزشی یگانه و یک‌نواخت شکل بگیرد. بنابراین از یکسو ضرورت عینی وجود یک مرکز کنترل‌کننده‌ی سیاسی و

اقتصادی و از سوی دیگر امکان مادی و فنی ایجاد چنین مرکزی پدید آمده است. زمان چرخشی کیفی در تکامل تمدن بشری فرا رسیده و در عمل امکانات عینی آن فراهم شده است. اما برای تحقق ذهنی آن باید موارد زیر را مورد توجه قرار داد: ۱- بشر از این به بعد تنها می‌تواند در کل خود تکامل یابد. در غیر این صورت، قادر نخواهد بود به آسانی بر مشکلات غلبه کند. ۲- بشر می‌تواند و باید این تکامل را آگاهانه و با برنامه رهبری کند. ۳- سطح فن‌آوری، این امکان را پدید می‌آورد که بتوان برای بغرنج‌ترین مسایل این روند، راه‌حلهایی یافت. بنابراین معیارهای جدیدی برای پیشرفت‌های علمی-فنی-سیاسی-اجتماعی و فرهنگی لازم است. اما پرسش این است که این معیارها چیست؟ موضوع برسر تصمیم‌گیری درباره‌ی منافع اجتماعی، سیاسی و ملی کشورها و مردم جهان است: این منافع تا کتون مختلف و گاه متضاد بوده است و روشن است که از این پس هم این‌گونه خواهد بود. حال پرسش این است که در روند «جهانی شدن» کدام سمت‌گیری پیروز خواهد شد؛ به سخن دیگر، وضعیت کنونی جهان، دیدگاه پایه‌گذاران فلسفه‌ی علمی مارکسیستی-لنینیستی را تأیید می‌کند که هر انقلابی (از جمله انقلاب علمی-فنی) دقیقاً مسأله‌ی قدرت را مطرح می‌کند و باید افزود که منظور از قدرت، تنها قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی نیست؛ بلکه قدرت اطلاعاتی، فرهنگی و معنوی را نیز شامل می‌شود.

پاسخ کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به این پرسش مشخص است: هم امروز و هم در آینده، جهانی شدن را ما رهبری می‌کنیم؛ جامعه‌ی بشری متناسب با الگوهای ما سمت‌گیری خواهد کرد. برای تهیه و ارایه‌ی این الگوهاست که سرمایه‌داری، گروهی از بهترین متفکران جهان سرمایه‌سالار را به خدمت گرفته است. جامعه‌شناسانی مانند «والراشتاین»، فیلسوفانی چون «پوپر» و «فوکویاما»، سیاست‌مدارانی مانند «برژینسکی» و سرمایه‌دارانی چون «آتالی» پدران فکری الگوی جهانی شدن سرمایه‌داری هستند که به اختصار به نظریات آن‌ها می‌پردازیم:

1- «والراشتاین» معتقد است که جهان، سیستم یا نظامی یگانه است. این نظام را با ویژگی روابط متقابل هسته‌ی مرکزی (غرب) با نوار حاشیه‌ای یعنی کشورهای پیشین «جهان سوم» و «منطقه‌ی بینابین» که شامل کشورهایایی است که از جهت مواد اولیه و فن‌آوری به غرب وابسته‌اند؛ مشخص می‌کند.

2- چکیده‌ی نقطه‌نظرات «پوپر» که در کتاب «جامعه‌ی باز و دشمنان آن» ارایه شده به شرح زیر است:  
-انسان قادر به شناخت کامل جهان نیست.

- انسان نمی‌تواند به حقیقت مطلق و ارایه‌ی الگوی ایده‌آل جامعه دسترسی پیدا کند. پوپر به صراحت می‌گوید که جریان تاریخ بی‌مفهوم است و بنابراین بشریت به آن اشکالی از سامان‌دهی اجتماعی فرا می‌خواند که نسبت به مدرن‌سازی، کاملاً باز و پذیرا باشد. به عبارت دیگر، جامعه‌ی مورد نظر پوپر، جامعه‌ای است که آماده است در هر لحظه ارزش‌های تاریخی، فرهنگی و سنت‌های معنوی خود را در راه نوآوری‌های فنی و پیشرفت جامعه قربانی کند. به این ترتیب نظریه‌ی «پوپر» توجیه اخلاقی لازم را برای آن که خلق‌ها و دولت‌ها در چارچوب «نظم نوین جهانی» واحد هضم شوند، فراهم می‌کند.

3- «برژینسکی» از طراحان اصلی سیاست خارجی آمریکا و استاد «کاندولیزا رایس» وزیر خارجه‌ی کنونی آمریکا، جنبه‌ی ژئوپولیتیکی «جهانی شدن» را مورد بررسی قرار داده است. برژینسکی در کتاب خود «صحنه‌ی بزرگ شطرنج» می‌نویسد که کوتاه‌ترین راه رسیدن به نظم نوین جهانی، اعمال حاکمیت آخرین ابرقدرت جهان یعنی ایالات متحده‌ی آمریکا است. وی معتقد است که در این راستا، آمریکا باید در درجه‌ی نخست، حاکمیت خود را تثبیت کند و در درجه‌ی دوم چنان ساختار سیاسی-جهانی‌ای پدید آورد که چالش‌های غیرقابل اجتناب در روند نظم نوین جهانی را کنترل کند.

4- براساس فرضیهی «آتالی» مشاور مالی سابق رییس جمهور فرانسه و رییس «بانک اروپایی توسعه و بازسازی» انسان در طول تاریخ خود از شکل‌بندی‌های اجتماعی و اقتصادی معینی عبور می‌کند که به ترتیب عبارت است از:

- دوران دین، فرهنگ دینی و قدیسان  
- دوران فتوحات و کشورگشایی‌ها و فرهنگ برآمده از آن یعنی «فرمانروا»، «پیشوا» و «رهبر»

- دوران تجارت و مبادله‌ی متقابل بر بنیاد پول که ارزش مطلق و فراگیر اعلام می‌شود.  
5- «فوکویاما» با فرضیهی «پایان تاریخ» که براساس تمدن امروزی غرب یعنی دموکراسی لیبرال و ارزش‌های آن از جمله «فردگرایی»، «بازار آزاد» و «حقوق بشر» قرار دارد؛ اعلام می‌کند که سرمایه‌داری قله‌ی تمدن بشری است.

با نظری بر این اندیشه‌ها می‌توان دریافت که:

1- فلسفه جهانی شدن سرمایه‌داری، از خصلت کاملاً محافظه‌کارانه برخوردار است و هدف آن محدود کردن تکامل جامعه‌ی بشری در چارچوب نظم کنونی است.

2- از دیدگاه اجتماعی، هدف جهانی شدن سرمایه‌داری، تخفیف تضادهای اجتماعی و از بین بردن آن‌هاست.

آنچه گفته شد نظریه‌ی طرفداران جهانی شدن بود که کمک چندانی به درک ماهیت این پدیده نمی‌کند. لازم است تا از دیدگاه دیگری هم به «مضمون» واقعی این پدیده بپردازیم:

حقیقت این است که جهانی شدن روندی عینی و ضروری است که در طول تاریخ همواره با انسان بوده است. جهانی شدن در عین حال فرآیندی اجتماعی است که عملکرد آن ناشی از تأثیرگذاری‌های متقابل فردی، گروهی و اجتماعی طبقات، اقشار، ملت‌ها و جوامع بر یکدیگر است. اما این روند بی‌درنگ با هدف‌ها و منافع طبقات و گروه‌ها، ملت‌ها و جوامع دیگر برخورد می‌کند. در واقع تحلیل این پدیده است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است. لنین می‌نویسد: «کار مارکسیست‌ها تنها نشان دادن ضرورت پیدایش یک فرآیند نیست؛ بلکه مهم‌تر از آن این است که روشن کند که این فرآیند را کدام صورت‌بندی اقتصادی- اجتماعی و کدام طبقه اجتماعی شکل می‌دهد.» لنین در ادامه می‌نویسد: وقتی یک ضرورت تاریخی در آستانه‌ی پیوستن به حقیقت قرار می‌گیرد؛ راه‌های گوناگونی در مقابلش قرار می‌گیرد. آنچه تاریخ به‌پیش می‌کشد؛ «بودن یا نبودن» نیست؛ «چگونه بودن» است. تاریخ سیر تکاملی مشخص تغییرناپذیر و از پیش تعیین شده‌ای را نمی‌شناسد؛ زیرا روندی معین می‌تواند در صورت‌بندی‌های اقتصادی- اجتماعی گوناگون به‌نمایش درآید. به عبارت دیگر، یک ضرورت یگانه، بنابر موقعیت طبقات و گروه‌های اجتماعی متفاوت می‌تواند تعبیرهای متفاوتی بیابد. نباید از یاد برد که مبارزه اجتماعی، تنها زمانی مفهوم می‌یابد که تعیین‌کننده‌ی جهت روند تکامل باشد. به‌طور مثال آیا مشکلات جهان امروز نتیجه‌ی پیشرفت به‌طور کلی است؟ یا این که محصول و بازده مناسبات اجتماعی خاصی است؟ باید پرسید که ویژگی چپاول‌گرانه و زیادی‌خواهانه‌ی تولید صنعتی امروز که منابع طبیعی و زیست محیطی جهان را به مرز بحرانی رسانده است، از کجا ریشه می‌گیرد؟ آیا ناشی از تولید به‌طور کلی است یا ناشی از پیروی روند تولید مادی از قوانین بازار است؟ باید خاطر نشان کنیم که گرچه مشکلات جهانی، زندگی همه مردم را به خطر انداخته است؛ اما این مشکلات را کل بشر بوجود نیاورده است؛ بلکه نتیجه‌ی کارکرد نظامی به نام سرمایه‌داری است. بنابراین یا بشریت باید به‌خاطر نظام سرمایه‌داری، تمام درد و رنج‌هایی که خود در آن دخالت نداشته، تحمل کند؛ یا درباره‌ی این صورت‌بندی اقتصادی- سیاسی دوباره بیندیشد. راه نخست، بن‌بست است، زیرا همان‌گونه که در بیانیه‌ی کنفرانس سازمان ملل در «ریودوژانیرو» در سال ۱۹۹۲ منعکس شده است؛ امکان گسترش الگوی غربی تولید در سطح جهان به دلیل

محدودیت منابع طبیعی و مرزهای بوم شناختی سیاره‌ی ما امکان‌پذیر نیست. پس ادامه‌ی وضعیت حاضر به معنای بهره‌مندی کشورهای خاص ابر سرمایه‌دار و تیره‌روزی روزافزون میلیون‌ها مردم جهان است. اما راه دیگری نیز وجود دارد که برای رسیدن به آن باید الگوی غربی تولید، مصرف و پیشرفت را دگرگون کرد. در این راه ارتقای دایمی سطح زندگی همه مردم جهان، حفظ بی‌قید و شرط زیست محیط جهان بر بنیاد تغییرات کیفی در نیروهای مولد، شکل و شیوه‌ی تولید، مصرف و فن‌آوری در نظر گرفته می‌شود.

بنابراین، جهانی شدن روند معین و مشخصی ندارد و می‌تواند در شکل‌های گوناگون تحقق یابد و در جریان تکامل آن، گزینه‌های گوناگونی در دستور کار قرار گیرند. البته شیوه تولید سرمایه‌داری، نقش بسیار مهمی در اجتماعی کردن کار ایفا کرده و پیش‌شرط‌هایی را فراهم آورده است که فرآیند اجتماعی شدن کار از طریق دیگری ادامه یابد که آن صورت بندی‌ای فارغ از استثمار انسان از انسان و بدون تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیر است. لنین می‌نویسد: «اجتماعی کردن کار که به هزاران شکل و با سرعتی فزاینده پیش می‌رود- به‌ویژه توسعه شرکت‌های بزرگ، کارتل‌های سرمایه‌داری، تراست‌ها و رشد حیرت‌انگیز حجم و قدرت سرمایه مالی- پایه و بنیاد مادی اصلی را برای پیدایش غیرقابل اجتناب سوسیالیسم فراهم می‌آورد».

بنابراین تمام پدیده‌های امروزی جهانی شدن را می‌توان «اجتماعی شدن کار به شیوه‌ی سرمایه‌داری» که ابعادی جهانی به خود گرفته است، تعریف کرد. اما اجتماعی شدن کار می‌تواند به دو صورت به انجام رسد: کار، باز هم بیش‌تر و بیش‌تر زیر یوغ سرمایه قرار گیرد. کار، از سلطه‌ی سرمایه رهایی یابد.

از یاد نبریم که به نظر مارکس، کار بیش از هر چیز دیگری، ویژگی خاص انسان و ابزار او برای حفظ بقا و تکامل فردی و اجتماعی اوست. درعین‌حال مارکس تأکید می‌کند که کار کلیه‌ی فعالیت‌های علمی از جمله اختراعات و اکتشافات بشر را دربر می‌گیرد. سرمایه، کار مرده و به صورت شیئی درآمده‌ای است که شکل پول و ارزش به خود گرفته است و برکار زنده حکومت می‌کند. برای سرمایه فرقی نمی‌کند که در نتیجه‌ی چه نوع کاری- تولید دارو یا مواد مخدر- افزایش یابد؛ به همین دلیل تضاد تاریخی کار و سرمایه، تضادی ژرف است که نه تنها اقتصاد، بلکه کلیه‌ی جوانب زندگی بشری را دربر می‌گیرد. گزینه‌ی دیگری برای اجتماعی کردن کار وجود ندارد و نخواهد داشت. اما در مقابل سرمایه‌داری گزینه‌ی دیگری هست و آن سوسیالیسم است. سوسیالیسم به مثابه آموزه جهان‌گستر به هیچ وجه روندهای هم‌گرایی مثل درهم‌آمیختگی متقابل اقتصادها، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را نفی نمی‌کند؛ بلکه تنها امکانی است که ناهنجاری‌های ادغام جهان به شیوه‌ی نظام سرمایه‌سالار را درمان می‌کند.

جهانی شدن سرمایه‌داری نطفه‌های مادی برای گذار به نظم نوین اجتماعی عادلانه را در خود می‌پروراند؛ اما برای این‌که این امکان به واقعیت بدل شود باید از پوسته‌ی سرمایه‌داری امروزی‌اش رها شده و در پوسته‌ی سوسیالیستی تکامل یابد.